

تحلیل فلسفی - حقوقی همجنس گرایی: گناه «لواط» یا حق «ازدواج هم جنس گرایان»

چکیده

در میان مسائل بشری شاید کمتر مسأله‌ای را بتوان یافت که زمانی از بزرگترین گناهان محسوب شده باشد و زمانی دیگر، یکی از مهمترین سرفصل‌های حقوق بشر! مقاله حاضر ضمن توجه به تفاوت ظریف بین رفتارهای جنسی، با گرایش‌های همجنس‌خواهانه و هویت همجنس‌گرا، ابتدا مروری دارد بر تطوراتی که منجر به قانونی کردن ازدواج همجنس‌گرایان در جوامع غربی شد، تا معلوم کند که چگونه با یک سلسله برساخت‌های اجتماعی، امری که به عنوان «گناه» (یعنی جرمی که علاوه بر جرم بودنش در دنیا، عقوبت اخروی هم دارد) شناخته می‌شده، تدریجاً به عنوان «حق» بازنمود شد؛ سپس با تاملی فلسفی درباره آنچه مجوز «حق» دانستن چیزی برای انسان می‌شود، نشان دهد گشودن مدخلی با عنوان «حق همجنس‌گرایی» در زمره آنچه به عنوان حقوق بشر در عرصه جهانی قابل طرح است، نه تنها اقدامی ناموجه است، بلکه بر مبانی‌ای تکیه زده، که قبول آن مبانی، علاوه بر اینکه امکان قبول حقوق بشر را، به عنوان یک امر جهان‌شمول که همگان موظف به رعایت آن باشند، زیر سؤال می‌برد، جایی برای دفاع از حقوق اقلیت‌ها (که می‌خواهند «ازدواج همجنس‌گرایان» را به عنوان یکی از حقوق اقلیت‌ها به رسمیت بشناسند) باقی نمی‌گذارد.

■ واژگان کلیدی

لواط، همجنس‌گرایی، حق، جنس، جنسیت، علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

حسین سوزنچی

دانشیار دانشگاه باقرالعلوم (ع)

souzanchi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۰۴

۱. مقدمه

شاید اولین و مهمترین گزارش از شیوع «رفتارهای هم جنس گرایانه» آن چیزی باشد که تحت عنوان «لواط» در میان قوم لوط رایج بود؛ و اگرچه این قوم، با عذاب الهی نابود شدند، اما این گونه رفتارها همچنان کم و بیش در جوامع مختلف وجود داشته است. به نظر می‌رسد مهمترین تفاوت در رواج این رفتارها میان قوم لوط در مقایسه با سایر جوامع این بود که در آن قوم، این رفتار به صورت یک هنجار عادی درآمد؛ اما در سایر جوامع، این رفتار، بویژه تحت تأثیر آموزه‌های دینی، قبح و زشتی خود را حفظ کرده بود. تحولاتی که در چند دهه، و با نگاهی عمیق‌تر، در یکی دو قرن اخیر رخ داد، مواجهه جدیدی را با این پدیده رقم زد؛ به طوری که این بار، علاوه بر عادی‌سازی، موج حمایت‌ها از وقوع این رفتارها بلند شد، و کار به جایی رسیده که تلاش می‌شود به رسمیت شناختن این رفتارها یکی از علائم قبول و احترام به حقوق بشر قلمداد شود؛ و حکومتها ملزم به آزاد گذاشتن، و بلکه حمایت از افرادی شوند که به انجام چنین رفتارهایی مبادرت می‌کنند.

در میان مسائل مختلف بشری، کمتر مسأله‌ای را می‌توان یافت که مشمول چنین تغییر نگرش شدیدی شده باشد. قرنهای متمادی در اغلب جوامع، انجام این کار، مصداق بارزی از فحشاء و بی‌اخلاقی و خروج از انسانیت قلمداد می‌شد و عنوان «گناه» بر خود داشت، که علاوه بر جرم بودن در زندگی اجتماعی دنیوی، دلالتی بر ملاحظات اخروی‌ای مرتبط با خویش داشت و امروزه در بسیاری از جوامع مدرن، نه تنها رنگ و بوی هرگونه ملاحظه اخروی در این پدیده کنار گذاشته شده، بلکه چنان در فضای دنیوی مدرن به رسمیت شناخته می‌شود که مخالفت با این کار، مصداق ظلم و بی‌اخلاقی و خروج از حرمت گذاشتن به انسانها قلمداد می‌گردد!

در این مقاله به ابعاد معنوی و اخروی این مسأله نمی‌پردازیم، بلکه بعد از اینکه نشان دادیم که این تطور معنایی چگونه رخ داد، بررسی می‌کنیم که آیا در همان افق «حقوق دنیوی» هم می‌توان این پدیده را به عنوان یک حق مورد ملاحظه قرار داد؛ یا حتی علی‌رغم اذعان به وجود یک گرایش درونی در برخی از افراد، باید با این عمل در سطح جامعه به عنوان جرم مواجه شد؟

۲. بیان مسأله

پیترا اسپریجگ^۱، پژوهشگر ارشد شورای تحقیقات خانواده در واشنگتن دی سی^۲ معتقد است آنچه صورت مسأله را مبهم کرده و توجه به آن تاحدودی می‌تواند انسان را از این سردرگمی در فهم واقعیت در این عرصه نجات دهد، تفکیک سه بُعد ناظر به رفتار^۳، گرایش^۴ و هویت^۵ در این بحث است. مسأله این است که آنچه در طول تاریخ، عرصه مخالفت مخالفان، بویژه ادیان الهی، بوده است، انجام رفتارهای جنسی با همجنس است؛ اما امروزه دو پدیده دیگر مطرح شده که اغلب مدافعان هم‌جنس‌گرایی بر سر آن مانور می‌دهند: یکی وجود گرایشی درونی در برخی از افراد به رابطه جنسی با همجنس، به نحوی که اینان چه‌بسا چنین گرایشی به جنس مخالف ندارند؛ و دوم، برساخت یک هویت اجتماعی جدید برای این افراد، که اینان هویت خود را به عنوان هویتی متمایز از بقیه (به عنوان مرد یا زن هم‌جنس‌گرا) بازشناسی می‌کنند. به عبارت دیگر، مدافعان هم‌جنس‌گرایی چنین وانمود می‌کنند که مسأله اصلی، وجود یک گرایش طبیعی در برخی از افراد است؛ و چون چنین گرایشی هست، پس اینان حق دارند هویت خاصی برای خود قائل شوند و دیگران هم باید این هویت را به رسمیت بشناسند. در پی به رسمیت شناختن چنین هویتی به عنوان یک اقلیت، آنان حق دارند رفتارهای متناسب با آن گرایش درونی خویش را انجام دهند و از آنجا که کسی حق ندارد درباره صحت یا سقم ادعای وجود چنین گرایشی در دیگران اظهار نظر کند، پس هرکسی در انجام رفتارهای جنسی با جنس موافق آزاد است. بدین ترتیب، در بحث آنان، این سه مطلب به صورت درهم‌تنیده بیان می‌شود: گویی هرچا با رفتار جنسی بین دو همجنس

۴۱

۱. Peter Sprigg از فعالان ضد همجنس‌گرا در آمریکاست. از آثار مهم او نگارش کتابی است با نام «فاجعه: چگونه فعالان هم‌جنس‌گرا و قضات لیبرال با دستکاری در تعریف ازدواج، دموکراسی را به زیاده‌دان می‌اندازند» (اسپریجگ، ۲۰۰۴) و نیز سرویراستاری کتابی با عنوان «معمولی باشید: آنچه تحقیقات درباره هم‌جنس‌گرایی نشان می‌دهد» (اسپریجگ و دیلی، ۲۰۰۴) که در آن تلاش می‌شود شش افسانه مهم هم‌جنس‌گرایان برملا گردد. این افسانه‌ها عبارتند از: اینکه برخی افراد همجنس‌گرا به دنیا می‌آیند؛ اینکه ۱۰ درصد مردم همجنس‌گرا هستند؛ اینکه همجنس‌گرایان به لحاظ اجتماعی در موضع ضعف بوده و تاریخی از تبعیض و آزار را سپری کرده‌اند؛ اینکه همجنس‌گرایی به لحاظ بهداشتی و سلامتی مضرات چندانی ندارد؛ اینکه والدین همجنس‌گرا تهدیدی برای بچه‌هایشان محسوب نمی‌شوند؛ و اینکه ارتباط جدی‌ای بین همجنس‌گرایی و کودک‌آزاری جنسی وجود ندارد.

2. Family Research Council in Washington, D.C.

3. sexual conduct

4. sexual attraction

5. sexual self-identification

مواجهیم، چنان گرایش طبیعی و چنان هویتی هم در کار است و مخالفت با آن رفتار، به مثابه انکار یک گرایش طبیعی و یک هویت انسانی است. در حالی که تحقیقات تجربی نیز نشان داده که تلازمی بین این سه امر نیست؛ یعنی بسیاری از افرادی که صرفاً از روی شهوترانی و تنوع طلبی به انجام لواط روی می‌آورند و این گونه نیست که حتماً گرایش طبیعی آنان به همجنس، و نه به جنس مخالف، باشد. چنانچه بسیاری از افرادی که چنان رفتارهایی دارند و یا حتی چنان گرایش درونی‌ای هم دارند، اما لزوماً خود را به عنوان هم‌جنس‌گرا بازشناسی نمی‌کنند و آنچه محل اصلی بحث مخالفان است و بر ممنوعیت آن اصرار می‌ورزند رفتارهای آنچنانی است (اسپریجگ، ۲۰۱۱).

حقیقت این است که وجود افراد بسیار نادری که گرایش جنسی‌شان به طور عادی، به سمت جنس موافق - و نه به جنس مخالف - بوده باشد، از قدیم الایام نیز گزارش^۱ و اغلب این موضوع به عنوان یک اختلال و بیماری قلمداد می‌شده است. حتی اگر مادرزادی بودن آن هم اثبات می‌شد، با بیماری دانستن آن منافاتی نداشت. چاقی هم ریشه‌های ژنتیکی و مادرزادی دارد، اما دلیل نمی‌شود که یک وضعیت عادی قلمداد شود و عواملی همچون نقش‌آفرینی خانواده و فرهنگ، اضطراب‌های موقعیتی و انتخاب خود شخص برای کنترل خویش در تثبیت یا زدودن آن نقشی ایفا نکنند (نیکولوسی، ۱۳۹۶: ۷۱-۷۲). آنچه در دوره اخیر رخ داد این بود که عده‌ای وجود این گونه افراد را بهانه قرار دادند تا انجام این گونه رفتارها را برای همگان آزاد و عادی جلوه دهند.

باید توجه داشت که اگر مخالفتی از جانب عده‌ای از دلسوزان نظام خانواده در جهان با این موج پدید آمده است به خاطر معضلات و مضراتی است که این رفتارها برای انسان و نظام خانواده در پی دارد. در واقع، مسأله مخالفان - آن گونه که مدافعان هم‌جنس‌گرایی، مخالفان خود را متهم می‌کنند^۲ - این نیست که وجود یک گرایش درونی به همجنس را در هیچ انسانی قبول ندارند و یا اینکه معتقدند که اکثریت حق دارد، صرفاً به خاطر اینکه اکثریت است، دلخواه خود را بر اقلیت تحمیل کند؛ بلکه مسأله این است که چنین گرایشی، مادام که در حد یک گرایش عاطفی است،

۱. در کتب حدیثی ما نقل‌هایی هست که گاه اشخاصی به ائمه ع مراجعه می‌کرده‌اند و از این وضعیت خود با تعبیری مانند «شکا رجل الاینة» یا «انی ابتلیت ببلاء...» گلایه داشته‌اند و یا درباره‌شان تعبیری مانند «القی الله علیه شهوة النساء» «ان فی اذبارهم ارحاما منکوسة» یا «حیاء اذبارهم کحیاء المرأة» به کار رفته است. ن.ک: کلینی، ۱۴۰۷: ج ۵: ۵۴۹.

۲. در مقالات و کتابهای غربیان چنین اتهامی به وفور یافت می‌شود. در میان مترجمان فرهنگی آنان نیز شبیه این اتهام را فراوان می‌توانید مشاهده کنید؛ از باب نمونه ن.ک: نراقی، ۱۳۹۷.

می‌تواند امری طبیعی باشد در حالی که وقتی به افق گرایش جنسی کشیده می‌شود، بیماری‌ای است که آسیب‌هایی جدی هم برای خود شخص، و هم برای دیگران در پی دارد. طبیعتاً برای برطرف کردن بیماری و جلوگیری از شیوع آن، باید فکری کرد، نه اینکه آن را به عنوان یک وضعیت عادی برای همگان به رسمیت شناخت و از این طریق، بیماران را در بیماری خود تثبیت، و دیگران را هم به انجام چنین رفتاری تشویق کرد.

نویسنده در مقاله دیگری به مواجهه با این پدیده از حیث وجود یک گرایش درونی در برخی از افراد پرداخته و آنجا از این موضع دفاع کرده که باید آن گرایش درونی را به مثابه یک بیماری دید، نه یک امر طبیعی (سوزنچی، ۱۳۹۸ ج). اکنون بحث ناظر به بُعد رفتاری این ماجراست و مسأله این است که آیا حتی با اذعان به وجود این گرایش در عده‌ای از افراد، می‌توان آن را به یکی از سرفصل‌های حقوق بشر تبدیل کرد و مجوز قانونی کردن، عادی‌سازی و نهایتاً تسهیل و تشویق این رفتار برای عموم جامعه - کاری که امروزه گام به گام در کشورهای غربی و برخی از اتباع آنان در حال پیاده شدن است - را صادر نمود یا خیر؟! خلاصه، آیا انجام رفتارهای هم‌جنس‌گرایانه در عرصه عمومی را می‌توان یکی از حقوق بشر قلمداد کرد، یا باید آن را اقدامی ضدبشری دانست و به عنوان «لواط» با مجازات‌های شدید همراه ساخت؟

۳. تاریخچه پیدایش مسأله

تا نیمه دوم قرن نوزدهم اساساً واژه «هم‌جنس‌گرایی» در فرهنگ زبانهای جهان وجود نداشت و به جای آن، کلماتی مانند «لواط»^۳ رایج بود که کاملاً ناظر به وقوع رفتار جنسی بین دو هم‌جنس

1. homosexuality

۲. امروزه دو کلمه Lesbian و Gay نیز به ترتیب برای هم‌جنس‌گرایان زن و مرد به کار می‌رود، ولی این دو واژه سابقه بسیار کمتری از homosexuality دارند. شروع کاربرد واژه Gay در این معنای جدید را از دهه ۱۹۷۰ دانسته‌اند. درباره کلمه Lesbian نیز این کلمه صفت منسوب است به جزیره Lesbos، که شاعری یونانی به نام Sappho (قرن ۶ ق.م) که اشعاری با مضامین عشق به زنان سروده در آنجا می‌زیسته است. اولین استعمال این کلمه در اواخر قرن ۱۹ و برای اشاره به شخص وی بوده است، و بتدریج در اواسط قرن بیستم به معنای زنی که به ارتباط جنسی با زنان مبادرت می‌ورزد به کار رفت و البته تا مدت‌ها بار معنایی منفی و کاربرد توهین‌آمیز داشته و هنوز در فرهنگ عمومی بسیاری از جوامع اروپایی، در عرصه‌هایی که هنوز خانواده قداستش را به طور کامل از دست نداده، این واژه‌ها بار منفی خود را حفظ کرده است. ۳. در انگلیسی کلمه Sodomy، و در زبانهای آلمانی و فرانسوی، کلمه Sodomie وجود داشت که منسوب بود به Sodom؛ که سدوم نام شهری بود که قوم لوط در آنجا زندگی می‌کردند؛ و از این رو، دقیقاً معادل کلمه «لواط» در زبانهای فارسی و عربی است، که اشاره به عمل منسوب به قوم لوط است.

بوده و به سابقه کار قوم لوط اشاره داشت. در پی یک سلسله تحولات تاریخی، واژگان جدیدی وارد عرصه شد تا این مسأله، از یک «گناه» به صورت یک «بیماری» تلقی شود و در گام بعد حتی بیماری بودنش نیز مورد انکار قرار گرفته و به عنوان یک امر طبیعی باز نمود گردید (سوزنچی، ۱۳۹۸ج)؛ تا جایی که در سال ۱۹۷۳، بدون استناد به هیچ پژوهش علمی و صرفاً با یک رای گیری ناشی از فشارهای لابی هم جنس گرایان، آن را از «راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی» (DSM)^۱ خارج کردند (نیکولوسی، ۱۳۹۶: ۲۳۵؛ هیکی، ۲۰۱۳).

در واقع، از دهه ۱۹۷۰ فعالیت‌های ترویجی هم جنس گرایان تقریباً شدت گرفت (کلارمن، ۲۰۱۳) و در چند دهه اخیر رویکردهای به اصطلاح لیبرال، موجی را در دفاع از هم جنس گرایی پدید آورد؛ تا جایی که در سال ۱۹۸۹ دانمارک به عنوان اولین کشور، روابط بین دو همجنس را مجاز شمرد، و اولین بار هلند در سال ۲۰۰۱ ازدواج بین هم جنس گرایان را قانونی کرد. در آمریکا فعالیت‌های ترویجی هم جنس گرایان در دهه ۱۹۹۰ به اوج خود رسید تا حدی که در ۱۹۹۶ عده‌ای از دلسوزان جامعه از این وضعیت احساس خطر کردند و قانونی موسوم به «دوما» (دفاع از ازدواج) را به تصویب رساندند که در بند سوم آن ازدواج را به عنوان پیوندی میان «یک مرد و یک زن» تعریف می‌کرد و عملاً ازدواج‌های هم جنس گرایان را غیرقانونی می‌دانست (واینزیپ، ۱۹۹۶). در این سال حداکثر ۲۷ درصد از مردم آمریکا قانونی شدن لواط و هم جنس گرایی را ظاهراً قبول داشتند؛ اما تبلیغات و فضا سازی‌های رسانه‌ای بقدری شدت گرفت که پس از گذشت حدود ۲۰ سال، اعلام شد که این آمار از ۲۷ درصد به ۶۴ درصد رسیده است (مک کارتی، ۲۰۱۸). پس از این، اولین بار در سال ۲۰۱۱ ادعا می‌شود، آمار موافقان و مخالفان مجاز شدن قانون ازدواج هم جنس گرایان در آمریکا به هم نزدیک شده است (همان). نهایتاً دیوان عالی آمریکا در ۲۶ ژوئن ۲۰۱۳ بند سوم قانون دوما را به نفع هم جنس گرایان لغو کرد. این در حالی است که با همه تبلیغاتی که برای عادی سازی این روابط شد، در جامعه آمریکا آمار کسانی که خود را هم جنس گرا قلمداد می‌کردند در همین سال ۱/۶ درصد بوده است و نزدیک به ۹۷ درصد مردم وضعیت جنسی خود

1. Diagnostic and Statistical Manual

این کتاب، مرجعی برای روان‌پزشکان و روان‌شناسان آمریکا و برخی کشورهای دیگر به حساب می‌آید.

را «مستقیم» (یعنی طبیعی و عاری از هرگونه تمایلات انحرافی به همجنس و یا به دوجنس و ...) می‌دانستند (وارد و دیگران، ۲۰۱۴).

این آمارها در اروپا نیز در همین حدود و چه‌بسا کمتر بود؛ مثلاً در انگستان در همین سال ۲۰۱۳ که لایحه ازدواج هم‌جنس‌گرایان به تصویب رسید آمار هم‌جنس‌گرایان در مردان ۱/۵ و در زنان ۰/۷ درصد گزارش شده است (چلبی، ۲۰۱۳).

جالب اینجاست که بر اساس آمارهای موسسه گالوپ، در سال ۲۰۱۵، یعنی دو سال بعد از رسمی شدن این وضعیت، که دیگر در تمامی ایالت‌های آمریکا این عمل، قانونی شده و تمام موانع قانونی آن مرتفع گردیده و بلکه قوانین تسهیل‌گری نیز برای هم‌جنس‌گرایان تصویب شده بود، تنها ۱۰/۲ درصد [یعنی یک دهم] از کسانی که خود را هم‌جنس‌گرا می‌دانستند ازدواج هم‌جنس‌گرایانه انجام دادند (جونز، ۲۰۱۷) یعنی کمتر از ۰/۲ درصد جامعه آمریکا. اگر این نکته را نیز اضافه کنیم که گسترش هم‌جنس‌گرایی در میان زنان، بیش از هر چیز تحت تاثیر موج دوم فمینیسم و به تعبیر خودشان اقدامی اعتراض‌آمیز علیه تسلط مردان بوده است (نیکولوسی، ۱۳۹۶: ۲۰۹-۲۱۲)، معلوم می‌شود که از همین جامعه آماری نیز، دست کم در میان زنان، ازدواج‌های هم‌جنس‌گرایانه، ربط چندانی به گرایش درونی‌ای که قلبی از افراد به جنس موافق دارند، نداشته است.

پس با در نظر گرفتن این واقعیت که جامعه‌ای که در آن روابط جنسی کاملاً آزاد است و افراد هر روز با انواع وسیله‌ها در معرض تشویق به روابط جنسی آزاد هستند، و فضا سازی رسانه‌ای توانسته حدود ۶۵ درصد مردم آن دیار را قانع کند که ازدواج بین دو همجنس، جزء حقوق بشر است، در مقام عمل تنها ۱/۱ درصد از افراد آن جامعه - که این را یک حق بشری خیال کرده و دیگر دل‌نگرانی اخلاقی‌ای از این بابت نداشتند - به انجام چنین ازدواجی کشیده شده‌اند. به راستی آیا همین کافی نیست که درباره ادعاها درباره طبیعی بودن این گرایش در وجود آدمیان تردید کنیم؟! از مهمترین نقدها به هم‌جنس‌گرایی، وجود آسیب‌های متنوعی بود که این رفتار در زندگی فردی و اجتماعی خود و دیگران به همراه داشت؛ اما طرفداران هم‌جنس‌گرایی این آسیب‌ها را

۱. ۰/۶ درصد خود را دوجنس‌گرا و ۱/۱ درصد از پاسخ‌دهندگان گزینه «دیگر» را انتخاب کرده‌اند که به معنای «نمی‌خواهم جواب دهم» یا «منظور از سوال را نفهمیدم» بوده است.

۲. پیتر اسپریجگ با برشمردن تحقیقات تجربی متعدد نشان می‌دهد که نه تنها آمار ابتلا به ایدز در افراد هم‌جنس‌گرا به

ناشی از سرکوب اجتماعی هم‌جنس‌گرایان معرفی می‌کردند و همین را نیز بهانه‌ای برای تأکید بر دفاع از حقوق هم‌جنس‌بازان قرار می‌دادند. در مقابل، مخالفان عادی سازی چنین روابط جنسی‌ای با مقایسه‌های دقیق آماری در مورد شیوع انواع اختلالات (از بیماری‌هایی نظیر ایدز و ... گرفته تا اعتیاد شدید به مواد مخدر و الکی و شیوع فراوان خودکشی) در جوامعی که سالهاست با تصویب قوانین حمایت از هم‌جنس‌گرایی، به بهشت هم‌جنس‌گرایان تبدیل شده‌اند و جوامعی که هم‌جنس‌گرایی را مردود می‌شمرده‌اند و عدم اختلاف معنادار در این آمارها نشان دادند که این توجیه، دروغی بیش نبوده است (نیکولوسی، ۱۳۹۶: ۱۷۰-۱۷۲؛ اسپریجگ، ۲۰۱۱: ۵).

درنگی در نمونه‌های عینی‌ای که در جهان امروز رخ می‌دهد، می‌تواند عمق فاجعه را بهتر معلوم کند. در نامه‌ای که اندکی پیش (۴ دسامبر ۲۰۱۸ معادل با ۱۳/۹/۱۳۹۷)، یک مادر به مشاوران روانشناسی در نیویورک تایمز نوشته، و از آنان درخواست کمک فکری نموده، آمده است که وی چنین احساس نگرانی کرده: دخترم در سن ۱۱ سالگی خود را «همه‌جنس‌گرا»^۱ می‌دانست و اکنون که در سن ۱۵ سالگی است و بارها روابط جنسی با جنس مخالف و روابط جنسی با دخترپچه‌ها را تجربه کرده، می‌خواهد با یک پسر «تراجنسی»^۲ (پسری که خود را دختر می‌داند) رابطه برقرار کند! کارشناسان نیز در پاسخ او، با تأکید بر اینکه باید باورهای سنتی‌ات را دور بریزی، اصرار دارند که هویت او را آن گونه که او دوست دارد، به رسمیت بشناس و مانع شادی او مشو! (استرید

نحو چشمگیری بسیار بیش از افرادی است که به رابطه با جنس مخالف اقدام می‌کنند،) چنانکه نتایج گزارش مرکز کنترل و پیشگیری از بیماری در کنفرانس ملی پیشگیری از اچ‌آی‌وی در آمریکا نشان می‌دهد که «احتمال ابتلا به ایدز در میان هم‌جنس‌گراها ۵۰ برابر بیشتر افرادی است که دگرجنس‌خواه هستند» بلکه شیوع بسیاری از بیماری‌های کشنده‌ای مانند هپاتیت A، هپاتیت B، سوزاک، سیفلیس، و ... در میان افراد هم‌جنس‌گرا (و بیماری‌های خاص زنان، بویژه بیماری‌های مربوط به عفونت‌های واژنی، و خصوصاً سرطان زنان در جمعیت زنان هم‌جنس‌گرا) تفاوت چشمگیری در مقایسه با افراد عادی دارد. همچنین نشان می‌دهد از حیث آیب‌های روان‌شناختی، آمارهای مربوط به بیماری‌های روانی مانند اضطراب و استرس، افسردگی، خودکشی و ...؛ و نیز آمارهای مربوط به اعتیاد و مصرف مواد مخدر در این افراد بسیار بالاتر از افراد معمولی است. وی در گام بعد سراغ آمارهای تجاوز جنسی به کودکان می‌رود و با استناد به آمارها نشان می‌دهد که اقدام مردان هم‌جنس‌گرا به رابطه جنسی با پسرپچه‌ها به نحو چشمگیری بیشتر از مردان عادی است. مدافعان هم‌جنس‌گرایی برای اینکه این آمارهای اخیر را مخدوش کنند از کلمه «پدوفیلیا» (میل جنسی به کودکان) برای این روابط استفاده می‌کنند و می‌کوشند آمارهای پدوفیلیا را متمایز از آمارهای روابط هم‌جنس‌گرایانه بزرگسالان جلوه دهند! اما آنچه ترفند آنها را خنثی می‌کند این است که آمارها نشان می‌دهد اتفاقاً اغلب افرادی که به قول آنها سراغ پدوفیلیا می‌روند اهل روابط جنسی با بزرگسالان هم هستند! (اسپریجگ، ۲۰۱۱: ۴-۶).

1. pansexual
2. transsexual

و آلموند، ۲۰۱۸^۱ حال سؤال اینجاست که آیا دخترچه‌ای که در سنین کودکی و نوجوانی این گونه خود را بازشناسی می‌کند و چنان رفتارهایی دارد، واقعاً خودش به چنین هویتی درباره خود رسیده است یا این هويت توسط رسانه‌ها و اطرافیان به او تحمیل شده است؟ آیا دست کم نمی‌توان گفت وی، اختلالی در مقام هویت‌یابی جنسی داشته، که با انکار اختلال بودن این وضعیتها، به جای اینکه به او کمک شود تا هویت جنسیتی خود را درست دریابد، به سمت آشفتگی هرچه بیشتر جنسیتی سوق داده شده است؟ آیا واقعا اقتضای عدالت و دوری از تبعیض، آن است به این هویت‌های برساخته میدان داده شود؟

پس در واقع، روندی که جریان رسانه‌ای غرب زیر یک پوشش بظاهر علمی در مواجهه با این مسأله در پیش گرفته که مرتب با تغییر دادن واژه‌ها (از «لواط» به «هم‌جنس‌گرایی» و «ازدواج با جنس موافق»؛ تفکیک «جنسیت» از «جنس»، و انکار تفاوت زنانگی و مردانگی و ...) به دنبال پاک کردن صورت مسأله است^۲ رویکرد خطرناکی است که همه انسانیت انسان را زیر پا خواهد گذاشت. عجیب اینجاست که از طرفی ازدواج‌های در سنین پایین را، حتی در جایی که فرد به بلوغ جنسی رسیده، با برچسب «کودک همسری» زیر سؤال می‌برند^۳ و از سوی دیگر، با استفاده از تعبیری همچون «روابط جنسی میان افراد با اختلاف سنی» در مسیر زدودن قبح کودک‌بارگی و سوء استفاده هم‌جنس‌گرایان از کودکان گام برداشته و زیر سایه این تغییر تعبیر، مدعی می‌شوند که «کودک بارگی هم‌جنس‌گرایان مبنی بر رضایت طرفین ممکن است به لحاظ روان‌شناختی آسیب‌زا نباشد»^۴ و در چنین اوضاع و احوالی است که فریاد روان‌شناسان ژرفاندیش هم بلند می‌شود که «[امروزه] روان‌شناسی کسب و کاری است پر از برخی ارزشها که خود را به فرایند

۱.

۲. برای توضیح بیشتر ن.ک: سوزنچی، ۱۳۹۸، ج.

۳. برای تبیین چگونگی سوء استفاده از این تعبیر برای ممنوع کردن ازدواج در سنین پایین تر و ترویج فحشاء در همین سنین، ن.ک: سوزنچی، ۱۳۹۸، الف.

۴. این مضمونی بود که بروس ریند در مقاله‌ای که انجمن روان‌پزشکان آمریکا منتشر کرد مدعی شده بود و بر این اساس انجمن مذکور در سال ۱۹۹۴ در DSM-IV کودک‌بارگی را تنها در صورتی بیماری روانی شناخت که فرد کودک باره از اقدام خود پشیمان و مضطرب شود یا تاثیر منفی در کار یا روابط اجتماعی او بگذارد! این اقدام با افشاکاری های دکتر لورا شلزینگر به رسوایی همه‌گیری برای این انجمن انجامید و نهایتاً در بازبینی متن DSM-IV آن را به تعریف سابقش برگرداند: هرکس بر اساس تمایلات کودک‌بارگی عمل کند فردی با بیماری روانی تشخیص داده می‌شود (نیکولوسی، ۱۳۹۶: ۱۸۱-۱۸۳).

تحقیق و همین طور نتایج، تحمیل می‌کند. اینکه چگونه داده های خود را تفسیر کنیم [بیش از آنکه وابسته به داده‌های تجربی باشد] به جهان‌بینی ما و نیز به چیزی بستگی دارد که محقق انتظار و امید دارد در داده‌ها پیدا کند ... روان‌شناسی ورای قضاوت ارزشی هیچ ابزاری برای ارزیابی سلامت روان‌شناختی ندارد» (نیکولوسی، ۱۳۹۶: ۱۸۳).

۴. ماهیت حقوق انسانی

دیدیم مدافعان عادی‌سازی رفتارهای جنسی با همجنس، کوشش فراوان کردند که از وجود یک گرایش طبیعی و یا یک هویت مشترک، دفاع کنند تا با کاربرد تعبیر «اقلیت» برای «هم‌جنس‌گرایان»، حقی ویژه برای آنان رقم زده و این اعمال را مجاز بدانند. آنان اگرچه با ادعاهای به ظاهر علمی و فضا‌سازی‌های رسانه‌ای در نیمه دوم قرن بیستم توانستند کار خود را بسیار پیش ببرند، اما پژوهش‌های فراوان در یکی دو دهه اخیر، عمده پشتوانه‌های ادعایی آنان را زیر سؤال برد (سوزنچی، ۱۳۹۸ ج) و از این جهت، جایی برای قرار دادن رفتارهای هم‌جنس‌گرایانه به عنوان یکی از حقوق بشر باقی نمی‌ماند.

اکنون می‌خواهیم مسأله را از زاویه دیگری بررسی کنیم. آیا صرف وجود تمایلی در عده‌ای از آدمها، لزوماً حقی برای انجام رفتار متناسب با آن تمایل، و به رسمیت شناختن چنان رفتارهایی در فضای عمومی ایجاد می‌کند یا خیر؟

با اینکه به راحتی می‌توان نشان داد که صرف وقوع یک «رفتار» از یک عده و تمایل به آن، نمی‌تواند مجوز مناسبی برای عادی شدن آن رفتار باشد و آن را به عنوان «حق اقلیت» قرار دهد^۱ با این حال، موج لیبرالیسم در غرب، این تلقی را رقم زد که تنها معیار برای جواز یا ممنوعیت یک رفتار، مزاحمت آن با آزادی‌های دیگران است. یعنی همگان آزادند هر کاری می‌خواهند انجام دهند، مشروط بر اینکه آزادی و حقوق دیگران را به خطر نیندازند. به تعبیر دیگر، لیبرالیسم مهمترین حق بشر را «حق آزادی» می‌داند و معتقد است که چون درباره حق اختلاف نظر است و

۱. مثلاً در هر جامعه‌ای عده‌ای به دزدی مشغولند و یا آدمکش حرفه‌ای هستند و برای کشتن افراد پول می‌گیرند. اما هیچگاه وجود چنین رفتارهایی در برخی از افراد - هر چند افرادی که این گونه رفتارها را انجام می‌دهند در همه‌جای عالم یافت می‌شوند - دلیل نمی‌شود که کسی سخن از «اقلیت» دزدان یا قاتلان به میان آورد؛ و از حقوق این اقلیت، از آن جهت که دزد یا قاتل هستند، بحث کند. و حتی صرف وجود زمینه‌های ژنتیک برای چنین افرادی نمی‌تواند مجوزی برای انجام رفتارهای آنان بدهد.

اینکه واقعا چه چیزی حق است یا حق نیست، نمی‌توان قضاوت قطعی داشت، پس آزادی هر کس را فقط آزادی‌های دیگران محدود می‌کند. انسان حق آزادی دارد، پس هیچکس حق ندارد مانع انجام کارهایی شود که دیگران می‌خواهند انجام دهند، هر چند آن را ناروا بدانند.

بدین ترتیب، مدعای آنها در بحث ما این است "شاید از نظر شما روابط هم‌جنس‌گرایانه ناپسند باشد، اما این نظر شماست. اگر دو نفر خودشان به انجام چنین عملی راضی باشند ربطی به شما ندارد. آنان حق دارند آن گونه که خودشان می‌پسندند زندگی کنند و شما حق ندارید مانع آنان شوید." البته گاه رنگ و بوی انسانی‌تری به استدلال خود می‌دهند و چنین اظهار می‌کنند که انسانها آزادند و اختیار دارند و ارزش عمل انسان در این است که خودش عملش را انتخاب کند، نه اینکه بر او تحمیل شود. از این رو، مادام که التزام انسانها به روش‌ها و باورهای متفاوت با دیگران، مُخَلِّ حقوق اساسی دیگران نباشد، افراد حق دارند که زندگی خود را حتی بر وفق آنچه از منظر باورهای دیگران ناحق می‌نماید، سامان بخشند. پس انتخاب افراد محترم است، هر چند خلاف نظر اکثریت باشد؛ از این رو، اکثریت باید به انتخاب اقلیت هم‌جنس‌گرا هم احترام بگذارد و آنها را به خلاف خواستشان مجبور نسازد.^۱

ویا می‌گویند:

تمام انسانها با یکدیگر برابرند و از حقوق و کرامت انسانی برابر برخوردارند، و هرگونه تبعیض نهادن غیرموجه میان ایشان ناعادلانه است. از سوی دیگر، اخلاق، مستقل از دین و مقدم بر آن است و هیچ دلیل اخلاقی عقلی موجهی بر تقبیح هویت و گرایشهای همجنس‌گرایانه وجود ندارد و از این رو تبعیض علیه همجنس‌گرایان خلاف عدالت و اخلاق است.^۲

۱. آرش نراقی که از مدافعان همجنس‌گرایی است، این استدلال را چنین بیان کرده است:

گوهر لیب‌الیسیم به رسمیت شناختن حق ناحق بودن است. یعنی افراد جامعه این واقعیت را به رسمیت می‌شناسند که دیگران لزوماً و همیشه ارزشها و باورهایی مشابه ما ندارند و مادام که التزام ایشان به آن روشها و باورها مخَلِّ حقوق اساسی دیگران نباشد، افراد حق دارند زندگی خود را بر وفق آنچه از منظر باورهای دیگران ناحق مینماید سامان بخشند. به رسمیت شناختن این حق امری اخلاقی است. یعنی ما به حکم اخلاق، و نه به‌رغم آن، حق دیگران را در خصوص زیستن بر وفق ارزشها و باورهایشان به رسمیت می‌شناسیم. به رسمیت شناختن این حق اخلاقی را به هیچ‌وجه نمی‌توان امری خلاف اخلاق و نشانه زوال یا نقصان یک جامعه دانست" (نراقی، ۱۳۹۷: ۹۷).

۲. این تقریرها در دفاع از هم‌جنس‌گرایی توسط آرش نراقی مطرح شده؛ برای گزارش و نقد تفصیلی آن، ن.ک: سوزنجی، ۱۳۹۷. ب. به نظر می‌رسد که قوم لوط نیز چنین موضعی داشتند؛ زیرا از طرفی بر روابط همجنس‌گرایانه اصرار می‌ورزیدند و از طرف دیگر، از حق نداشتن در موارد دیگر سخن می‌گویند: «قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقِّ وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ مَا نَرِيكَ: كَفْتُنَا قَطْعًا دَانِسْتَهُ أَيَّ كَمَا رَا د مَوْرِد دَخْتِرَانْت حَقِّي نَبَاشْت؛ وَ بِيْ كِمَان تُوْ خُوْب مِيْ دَانِي كَه چَه مِيْ خُوَاهِيْم!» (هود/۷۹).

باید گفت همه بیانات فوق، بر درکی از دو مفهوم «انسان» و «حق» استوار است، که به راحتی می‌توان نشان داد که آن تلقی، یا انسان را از انسانیت ساقط می‌کند (که در این صورت، دیگر سخن از «حق» انسان، توجیهی نخواهد داشت) و یا «حق» را به گونه‌ای تعریف می‌کند که دیگر محترم شمرده نشود هیچ توجیهی نخواهد داشت. با توجه به اینکه سه بیان فوق در دفاع از هم‌جنس‌گرایی، به ترتیب، به سلیقه‌ای دانستن حقوق انسانی، وجود اختیار در آدمی، و فهمی خاص از عدالت و برابری انسانها مبتنی است، ناصواب بودن این حق را در همین سه زاویه مورد بحث قرار می‌دهیم.

۴-۱. حقوق بشر، امری سلیقه‌ای یا جهان‌شمول؟

این سخن که معیار «حق آزادی» را این می‌دانند که حق قابل شناسایی نیست (انسانها اختلاف نظر دارند و در هیچ حقی به توافق نمی‌رسند؛ پس کسی حق ندارد نظر خود را بر دیگران تحمیل کند) دو اشکال دارد: اولاً دارای تناقض (پارادوکسیکال) است؛ یعنی از طرفی می‌گوید اختلاف رفع نمی‌شود و کسی حق ندارد نظرش را بر دیگران تحمیل کند، و از طرف دیگر انتظار دارد اختلاف‌افسان با گوینده این سخن را کنار بگذاریم و اصرار دارد که نظرش را بر ما تحمیل کند.^۱

ثانیاً مبتنی بر این پیش‌فرض نادرست است که «حق» (که امری فراتر از سلیقه‌هاست و همگان ملزم به رعایتش هستند) در زمره «امور سلیقه‌ای» (که حق و ناحق در آن معنا ندارد) قرار می‌گیرد و می‌دانیم امور سلیقه‌ای، اموری هستند که اخلاقاً حکمی ندارند؛ یعنی به خودی خود نه خوبند و نه بد. از همین روست که ملزم کردن دیگران به یک امر سلیقه‌ای، اخلاقاً توجیهی ندارد.^۲ در واقع، پیش‌فرض سخنان فوق آن است که صرفاً چیزی در زمره حقوق فرد قرار می‌گیرد که دلخواه او باشد؛ از این رو، اگر کسی به انجام کاری راضی بود، انجام آن کار مصداق لطمه زدن به حقوق وی نیست. اما این پیش‌فرض را حتی در فضای اومانستی غربی نیز به راحتی می‌توان زیر سؤال برد. مثلاً آیا دادن خوراکی‌ای به مریضی که از مریضی خود آگاه نیست و نمی‌داند آن خوراکی برای او همچون سم است، مصداق لطمه زدن به حقوق اساسی او (در اینجا حق حیات)

۱. آرش نراقی در مقاله‌ای به تبیین «حق ناحق بودن» پرداخته و سعی کرده به نحوی برای اشکال دارای تناقض (پارادوکسیکال) بودن این مفهوم پاسخی تدارک ببیند (نراقی، ۱۳۹۵) که در مقاله‌ای به تفصیل نشان داده‌ام که دفاع ایشان اصلاً موجه نیست و واقعا این مفهوم، یک مفهوم دارای تناقض است. ن.ک: سوزنجی، ۱۳۹۷ الف.

۲. ریشه این خلط، آن بوده که یکی از عرصه‌هایی که ما «حق» داریم عرصه سلیقه‌هاست؛ اما حق مورد نظر در عرصه سلیقه‌ها همین است که «مداخله بی‌توجیه در زندگی دیگران، اخلاقاً نارواست»؛ نه اینکه اساساً خود حق‌ها سلیقه‌ای باشند.

نیست؟! به راستی، آیا بر اساس همین مبنا تاکنون توضیح موجهی ارائه کرده‌اند که چرا خودکشی ممنوع است و افراد را در این تصمیم شخصی خود آزاد نمی‌گذارند؟!

سؤال مهمی که لیبرالیسم و به تبع آن، ادعاهای فوق را به چالش می‌کشد این است که اساساً چرا برای «انسان» «حق آزادی» قائل شویم؟^۱ اگر صرف موجود زنده بودن، چنین حقی می‌آورد، چرا این حق را برای حیوانات و گیاهان قبول نداریم و بسادگی به خود «حق» می‌دهیم که نه تنها آزادی آنها را محدود کنیم، بلکه مانع روال طبیعی حیات آنان شویم و آنان را کاملاً مطابق با سلیقه خود و برای خورده شدن پرورش دهیم!

سخن درباره «حقوق بشر»، زمانی معقول است که برای بشر، نوعی از کرامت خاص را باور داشته باشیم، تا آن کرامت، و نه صرف این وضعیت بیولوژیک، برای او ارزش و «حق»ی ایجاد کند که غیر او (مثلاً حیوان) این «حق» را ندارد. آنگاه بر مبنای باور به چنین کرامتی برای «انسان»، به عنوان یک اعتبار اجتماعی جهان‌شمول، «باید» حق انسان‌های دیگر را محترم بشماریم.

۵۱

اگر چنین است باید دید که آن ویژگی چیست و آنگاه تنها چیزی را می‌توان به عنوان «حق انسان» محترم شمرد که برخاسته و در راستای آن ویژگی باشد و یا دست کم در جهت خلاف آن ویژگی نباشد. پاسخ ما این است که انسان ساحتی برتر دارد که در ادبیات دینی از آن با عنوان فطرت یاد می‌شود. در این ساحت، نیازهای واقعی انسان، برخلاف حیوان، نه کاملاً بالفعل است و نه محدود به عرصه زندگی دنیوی و مادی؛ اما وجود همین نیازهای واقعی، که جهت‌گیری واقعی را در او رقم می‌زند، به ما اجازه می‌دهد که برخی اعتبارات را موجه و برخی را ناموجه بدانیم. این در حالی است که در نگاه اومانستی، انسان کرامت ویژه و برتری ندارد، جز برتری داروینی؛ یعنی اینکه نسبت به سایر حیوانات، توان زندگی اجتماعی مبتنی بر قرارداد را پیدا کرده است (سوزنچی،

۱. این نقد را از زاویه دیگری هم بر لیبرالیسم می‌توان وارد کرد که: اگر آزادی را مهمترین حق انسان می‌دانید، چرا آن را به این محدوده (عدم تعرض به دیگران) محدود کرده‌اید؟

اگر پاسخ دهند که چون شخص مقابل هم یک «انسان» است، سوال این است که معیار انسان بودن چیست که «آزادی» مرا در تعدی کردن به او «محدود کند»؟

اگر معیار انسان، صرفاً همین پوست و گوشت و این بدن و یا بهره‌مندی وی از حیات است، این بدن زنده چه مزیتی مثلاً بر بدن زنده گوسفند و گیاه زنده هویج دارد؟!

و اگر این حق، ناشی از «انسانیت» اوست، یعنی ویژگی منحصر به فردی در انسان هست و در سایر موجودات زنده (حیوانات و گیاهان) نیست، پس تنها و تنها چیزی می‌تواند «حق» شمرده شود که در راستای آن ویژگی منحصر به فرد باشد.

۱۳۹۸د) و این گونه است که در نگاه‌های لیبرالیستی حق او صرفاً تابع قراردادهای بین افراد می‌شود. «حق آزادی» مهمترین حق اعتباری بشری می‌شود و سایه این اعتبارات به قدری بر واقعیت عینی انسان سنگین می‌شود که به خود جرأت می‌دهند «جنسیت» را از «جنس» (یعنی از متن واقعیت طبیعی انسان) جدا کنند و رؤیای «انسان جنسیت زدوده»^۱ را در سر پروراندند. آیا انسان جنسیت زدوده واقعاً انسان است؟ آیا ایدئولوژی‌ای که ما را به سمت «بی‌طرفی جنسی»^۲ (یعنی اینکه حق نداریم انسانها و رفتارهای آنها را به دو جنس زن و مرد تقسیم کنیم و حتی باید زبان را از تفکیک‌های جنسیتی پالایش نماییم) سوق می‌دهد، قابل دفاع است؟^۳ اگر «انسان» هیچ برتری خاصی، جز برتری داروینی، بر حیوانات ندارد، چرا دیگران باید همین «حق آزادی» را در مورد او به رسمیت بشناسند؟!

اگر معیار برتری انسان بر حیوان، صرفاً تکامل داروینی او نسبت به حیوانات باشد آنگاه انسانهایی که به لحاظ ژنتیکی برتر از دیگران هستند، به همان ترتیب، حق بیشتری دارند! این همان منطقی است که سالها توجیه‌گر استعمار ملل دیگر توسط اروپاییان بود (اریکسن و نیلسن، ۱۳۸۷: ۵۸؛ فکوهی، ۱۳۸۲: ۱۱۶) و صرف نظر از اینکه سکه این ادعا امروزه رونقی ندارد، با این منطق، جایی برای دفاع از حقوق اقلیتها باقی نمی‌ماند که بخواهیم بر اساس آن، از حق هم‌جنس‌گراها به عنوان یک اقلیت دفاع کنیم.

به تعبیر دیگر، اگر معیار حق، رسیدن به دلخواه و لذت، آن هم در منطق داروینی باشد، و «حق» صرفاً بر اساس قراردادهای بین انسانها تعریف شود، اصل تنازع بقا حاکم خواهد شد و هر جا هر کس بتواند بر قرارداد فائق شود (با تبلیغات یا زور یا ...) «حق» عوض می‌شود و ثمره این تحلیل، آن است که همانند حیوانات، منطق زور حرف نهایی را در عرصه «حق» بزند. البته به خاطر پیچیدگی اعتبارات انسانی، این منطق زور، صرفاً زور مادی و فیزیکی نیست بلکه به خاطر احاطه فهم انسانها با اعتباریات، آنچه حرف نهایی را در زندگی بشر خواهد زد قدرت، سرمایه،

1. gender-deprived

2. Gender Neutrality

۳. نگارنده در مقاله «جنسیت و فطرت؛ گامی به سوی یک «نظریه جنسی» اسلامی» به نقد تفصیلی این دیدگاهها پرداخته و کوشیده است گامهایی در مسیر ارائه تئوری رقیب بردارد. ن.ک: سوزنچی، ۱۳۹۸، ب.

رسانه و ... است نه «قرارداد بی‌طرفانه بین افراد». واضح است که از این زاویه نیز، «اقلیت» از آن جهت که «اقلیت» است حقی نخواهد داشت، بلکه اقتضای عادی، آن است که اقلیت در پیش منافع صاحبان قدرت، پایمال شود.

اکنون آنچه جای تأمل دارد این است که چگونه بر اساس منطقی که اقتضای اولیه‌اش نادیده گرفتن و پایمال کردن اقلیت‌هاست، امروزه از اقلیت جنسی دفاع می‌شود؟ آیا این شاهد خوبی نیست بر اینکه بیش از آنکه با مسأله حقوق بشر مواجه باشیم با یک برساخت اجتماعی مواجهیم و عده‌ای برای رسیدن به منافع خود، چنین اقلیتی را بازتولید کرده‌اند؟!

۴-۲. اقتضای وجود اختیار در آدمی، حق آزادی یا حق رشد؟

از بحث قبل معلوم شد که صرف «اختیار» (به این معنی که هر کس هر کاری را می‌خواهد، اگر توانش را دارد انجام دهد) توجیه‌گر مناسبی برای «حق آزادی» - که دیگران ملزم به رعایت آن باشند - نیست؛ چون این مقدار از اختیار را حیوانات نیز دارند و از این جهت تفاوتی بین این دو نیست. بدین ترتیب، تنها در صورتی وجود «اختیار» در انسان می‌تواند توجیه‌گر حقی اختصاصی برای انسان باشد که «اختیار» را در معنایی فراتر از «میل»ی که در حیوانات است، بازشناسی کنیم. «اختیار»ی که انسان را برتر از حیوان، و بلکه برتر از فرشتگان می‌کند این است که راه در پیش روی او، برای انجام کارهایی که عقلش خوب و بد آنها را علی‌الاصول می‌تواند تشخیص دهد، باز است و با عقل خود، می‌تواند به آنچه خوب تشخیص داده، ولو خلاف میل و یا خلاف اقتضائات محیط باشد، عمل کند.

به تعبیر دیگر، اختیار زمانی رنگ و بویی فراتر از میل حیوانی می‌یابد که به نحوی با تعالی انسان و تشخیص آگاهانه و آنگاه، انتخاب این تعالی، گره بخورد: یعنی هم تعالی‌ای برای انسان در کار باشد (برخلاف حیوانات) و هم امکان تشخیص و در عین حال، عمل نکردن به اقتضای آن تعالی در کار باشد (برخلاف فرشتگان)، آنگاه وی تعالی‌ای را که تشخیص داده، هرچند برخلاف میلش باشد، ترجیح دهد.

از این رو اگر انسان از این اختیارش سوء استفاده کند، از حیوانات پست‌تر می‌شود (اعراف/ ۱۷۹ و فرقان/ ۴۴). البته این صرفاً یک ادعای درون‌دینی نیست و همگان می‌فهمند که انسانی همچون

صدام که برای لذت و جاه‌طلبی خویش به راحتی دست به شکنجه کردن و یا کشتار هزاران بیگناه می‌زند، از حیوان پست‌تر است.

مسأله این است که صرف برخورداری از «اختیار نسبت به چیزی»، برای انسان «حق نسبت به آن چیز» ایجاد نمی‌کند. آیا صدام در گشتن هزاران بیگناه اختیار نداشت؟! پس این اختیار صرفاً امکان «ذی‌حق» شدن را فراهم می‌کند. چنانکه در جای دیگر به تفصیل نشان داده‌ام، اصل اختیار اساساً مربوط به عرصه‌ای به نام «دستگاه نفسانی» است که بین انسان و حیوان مشترک است و موجب می‌شود انسان اعتباراتی انجام دهد. آنگاه در انسان به خاطر برخورداری از فطرت و روح الهی، مسأله بحث «حق» (حقوق بشر) مطرح می‌شود (سوزنچی، ۱۳۹۸، د).

اکنون اگر فطرت الهی و قبول کرامتی خاص برای انسان - به عنوان تنها امری که می‌تواند «حقوق بشر» را به عنوان امری مقدس و جهان‌شمول و الزام‌آور برای همگان توجیه کند - جدی گرفته شود، مبنایی‌ترین حق انسان، نه «حق آزادی»، بلکه «حق رشد کردن» است؛ یعنی حرکتی وجودی در مسیر تعالی و از آنجا که رشد حقیقی علی‌الاصول در جایی حاصل می‌شود که شخص آگاهانه و آزادانه دست به انتخاب بزند، «حق آزادی» نیز مطرح می‌شود. اما این «حق آزادی» تنها در سایه معنای «رشد» موجه است. از این رو، خود این «حق آزادی» به معنای «حق داشتن» و «مُحِق بودن» در انجام کارهای دلخواه (ولو خلاف تعالی وی باشد) نیست تا بتوان از آن اموری همچون «حق لواط» و یا به تعبیر امروزی‌تر، «حق انجام رفتارهای هم‌جنس‌گرایانه» را نتیجه گرفت؛ بلکه «حق آزادی» اگر مبتنی بر کرامت انسان است، صرفاً به معنای «مجاز بودن» برای ارتکاب اشتباه است؛ یعنی:

اگر در انتخاب خود اشتباه کرد، به خاطر این اشتباهش مؤاخذه نمی‌شود؛

نه اینکه ثمره اشتباه او امر حق و روا قلمداد شود؛ و این اشتباه، حق ویژه‌ای برای او پدید آورد! و نه اینکه اجازه «تثبیت اختلالات روان‌شناختی»، «جرم» و «گناه» (یعنی عملی که می‌داند

نارواست و جهل نداشته، تا کارش مصداق «اشتباه» محسوب شود) داشته باشد!

و حتی نه اینکه اگر اشتباهش، عوارض سوئی در پی داشت، در قبال آن عوارض سوء، مسئولیتی

نداشته باشد!^۱

۱. شبیه جایی که کسی بدون تخطی از قوانین و صرفاً به خاطر اشتباه در رانندگی تصادف می‌کند و به شخص دیگری

آنچه در این میان مهم است این است که عرصه زندگی انسانی چنان با اعتبارات گره خورده که این اعتبارات می‌تواند با شکل دادن و تثبیت یک سلسله رفتارها، کم‌کم یک گرایش درونی را در عده‌ای از انسانها رقم بزند؛ اما صرف وجود یک گرایش در درون عده‌ای از افراد به معنای موجه بودن آن نیست، که اگر چنین بود، در عرصه روان‌شناختی نباید هیچ بیماری و اختلالی را بیماری می‌شمردیم.

به عبارت دیگر، پیروان لیبرالیسم از «جواز ارتکاب اقدام اشتباه»، «حق گناه کردن» را نتیجه گرفته و یا این دو را یکسان قلمداد نموده‌اند. در حالیکه اگر از حوزه امور سلیقه‌ای (که حق و باطل در آن معنی ندارد) صرف نظر کنیم و سراغ عرصه‌هایی برویم که انجام این یا آن عمل در زندگی جداً و واقعاً تأثیرگذار است و عمل شایسته و ناشایسته در آن معنی دارد (که از مهمترین عرصه‌های حق همین عرصه است)، تردیدی نیست که انسان‌ها در این عرصه‌ها نیز اختیار دارند. لازمه اختیار داشتن آن است که در هنگام انجام یک کار، غالباً دو راه پیش روی آنان هست، که یکی اثر مطلوب می‌گذارد و دیگری اثر نامطلوب. در عین حال، بها دادن به عقل و اختیار شخص، در گروی این است که بگذاریم خودش «تشخیص» دهد و «راه بهتر» را انتخاب کند. در واقع، همین که از «تشخیص» سخن به میان می‌آوریم، وارد عرصه «تصمیم‌گیری عقلانی مبتنی بر ادراک» شده‌ایم، نه «تصمیمی‌گیری احساساتی» و یا صرفاً سلیقه‌ای. به تعبیر دیگر، اگر دلیل موجه برای اختیار دادن به اشخاص در تصمیم‌گیری‌ها، ارتقای عقلی آنان و تقویت توانایی تشخیص در آنان است (تا آنان با این تصمیم‌گیری‌ها به «تشخیص بهتر» برسند)، پس اساساً گزینه‌های «بهتر» و «بدتر»ی پیش رو است و مقصود از میدان دادن به اختیار، آن است که شخص به تدریج ارتقای عقلی بیابد و «بهتر» را انتخاب کند. بر همین اساس، وقتی در جایی به کسی اختیار می‌دهیم، امکان «اشتباه» کردن را هم قبول می‌کنیم و شخص را به خاطر اشتباهی که کرده سرزنش نمی‌کنیم. اما این سخن بدان معنا نیست که «اشتباه» او را «درست» قلمداد کنیم و حتی وی را از «اشتباه» بودن اقدامش مطلع نسازیم. اگر قرار است «اجازه» اشتباه کردن به افراد داده شود، از این جهت است که اشتباه بودن اقدامشان را بفهمند و بعد از فهمیدن، این بار «تصمیم درست» بگیرند؛ نه از این جهت که او صرفاً اختیار دارد و هیچ حقی قابل شناسایی نیست.

خسارت وارد می‌آورد؛ او گناه نکرده و جرمی مرتکب نشده، اما موظف است خسارت وارده را جبران کند.

۴-۳. اقتضای احترام به کرامت انسان و عدالت و برابری انسانها

در بحث‌های فوق معلوم شد که وقتی سخن از اقتضائات عدالت و برابری انسانی به میان می‌آوریم، در مقام حقوق خاص انسان و «حقوق بشر» سخن می‌گوییم که این حقوق را برای حیوانات به رسمیت نمی‌شناسیم و به خود اجازه خوردن و اصلاح نژاد و ... حیوانات را می‌دهیم. در واقع، اگر صرفاً بتوان اعتبار کردن مد نظر باشد، و تنها معیار اعتبار کردن، اعتبار بر اساس لذت و دلخواه باشد، این همان چیزی است که در حیوان هم بود؛ پس باید یک عرصه متعالی‌تری در انسان در کار باشد که در آن عرصه از کرامت و برتری ذاتی بشر سخن بگوییم و عدالت و برابری بین انسانها تنها زمانی که ناظر به رعایت اقتضائات آن عرصه باشد واقعاً ارزشمند است؛ مثلاً آیا هیچ عاقلی حاضر است فردی که به همه انسانها توهین می‌کند، یا در مقام قتل و غارت، برایش افراد مختلف هیچ تفاوتی ندارند، به رعایت برابری و عدالت‌ورزی بین انسانها بستاند؟

با توجه به اینکه در بحث‌های قبل اشاره شد که وجود چنین گرایشی در میان برخی از افراد از قدیم گزارش شده، ممکن است برخی از طرفداران هم‌جنس‌گرایی در توجیه احترام به هم‌جنس‌گرایی از باب عدالت، چنین مدعی شوند که باید بین «هم‌جنس‌بازی» و «هم‌جنس‌گرایی» تفکیک کرد: هم‌جنس‌بازی کسی است که صرفاً از باب خوش‌گذرانی و شهوترانی به این کار اقدام می‌کند [و کارش همان لواط است و قانوناً نباید مجاز شمرده شود]، اما «هم‌جنس‌گرا» کسی است که از ابتدا دارای چنین گرایشی بوده (جلیلی، ۱۳۹۷: ۶۰) و اقتضای عدالت این است که او نیز بتواند نیاز جنسی خود را آن‌گونه که گرایش درونیش اقتضا دارد، برآورده سازد. در واقع، مسأله این است که آیا اقتضای عدالت این نیست که دست کم افراد دارای گرایش درونی به هم‌جنس در انجام رفتارهای هم‌جنس‌گرایانه آزاد گذارده شوند؟

در پاسخ آنان باید به دو نکته توجه کرد:

اولاً چنانکه در جای دیگر به تفصیل نشان داده‌ام، گرایش جنسی به هم‌جنس در چنین افرادی، از جنس بیماری و اختلال است، نه از جنس وضع طبیعی (سوزنجی، ۱۳۹۸ج)؛ و وقتی با بیماری مواجهیم، قطعاً نمی‌توان گفت اقتضای عدالت آن است که بیمار را در بیماری‌اش رها کنیم و به بیماری‌اش میدان دهیم. چاقی نیز یک بیماری است، و برخی از افراد چاق به طور

ژنتیک میل فراوانی به خوردن دارند؛ آیا اقتضای عدالت آن است که به آنان اجازه دهیم هرچقدر دلشان می‌خواهد بخورند؟ بله، شاید در جرم قلمداد کردن وقوع چنین رفتاری از این افراد، در صورتی که واقعاً چنین گرایشی در آنان اثبات شود، بتوان بحث کرد و تخفیفاتی را برای آنان در نظر گرفت؛ اما هرچه باشد نمی‌توان از یک «حق» که آنان را کاملاً در انجام چنان رفتارهایی مجاز و بی‌دغدغه کند سخن گفت.

ثانیاً باید توجه کرد که در مقام قانون‌گذاری اجتماعی، نباید عدالت را صرفاً از منظر فردی تحلیل کرد؛ بلکه گاه اقتضای مصلحت عمومی، وضع قانونی است که چه‌بسا در موارد نادری مصداق ظلم به افراد هم‌قلمداد شود اما نبودنش مشکلات به مراتب بیشتری را رقم می‌زند. هیچکس چنین قانونی را به خاطر استثنائاتش، غیر عادلانه و کنار گذاشتنی نمی‌شمرد. مثلاً قانون ممنوعیت عبور از چراغ قرمز را در نظر بگیرید: گاه ممکن است شما به خاطر اینکه بچه‌تان در خطر مرگ قرار گرفته، برای رساندن او به بیمارستان ناچار شوید از چراغ قرمز عبور کند. در اینجا شما دلیل موجه برای رعایت نکردن این قانون داشته‌اید، اما این دلیل نمی‌شود که پلیس شما را جریمه نکند (زیرا از این پس، هرکس بخواهد از چراغ قرمز عبور کند، به بچه‌اش می‌گوید خودت را به بیهوشی بزن!). در این گونه موارد، اگر بتوان استثنائات منضبطی را مجزا کرد، برای این استثنائات منضبط، قانون خاص می‌گذارند (مانند جواز عبور از چراغ قرمز برای آمبولانس) و گرنه برای حالت‌هایی که غیر منضبط است (مانند همین مثال فوق) قانون را دستکاری نمی‌کنند. چنانکه اشاره شد برقراری روابط جنسی با همجنس آسیب‌های فردی و اجتماعی فراوانی دارد، که اولاً این آسیب‌ها متوجه خود همین افراد دارای گرایش همجنس‌گرایانه هم هست و ثانیاً چنانکه گذشت صرف نظر از کم بودن تعداد آنان به نسبت کل جامعه، بازشناسی افراد هم‌جنس‌گرا از هم‌جنس‌باز، چنان دشوار است^۱ که نمی‌توان به بهانه وجود آنان، اجازه داد که کل جامعه به منجلاب فساد کشیده شود.

تازه، همه اینها با صرف نظر از آسیب‌های معنوی‌ای است که در ادیان الهی مورد توجه قرار گرفته است و اساساً یکی از علل مراجعه انسان عاقل به دین، وجود همین حقوق اساسی انسان، و

۱. اشاره شد که در یک جامعه آماری معین در آمریکا، ۸۱٪ دختران و ۷۵٪ پسران بعد از گذشت یک یا چند سال، که خود را همجنس‌گرا معرفی می‌کردند، درباره گرایش درونی خود تغییر نظر دادند.

به تعبیر دیگر وجود چنین عوارض سوئی برای اموری است که ممکن است در نگاه اول به چشم وی نیاید و حتی انسان آنها را رضایت بخش قلمداد کند. شاید بتوان گفت پیچیدگی عرصه اعتبارات، مهمترین دلیل مراجعه ما به شریعت الهی است. قرآن کریم می‌فرماید: «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ: چه بسا از چیزی بدتان بیاید ولی واقعاً برایتان خوب باشد؛ و چه بسا از چیزی خوشتان بیاید ولی واقعاً برایتان بد باشد» (بقره/۲۱۶). اگر انسان به این قاعده قرآنی - که نه یک امر تعبدی، بلکه اشاره به یک واقعیتی است که عموم بشر آن را تجربه کرده‌اند - توجه کند آنگاه سریعاً ادعان می‌کند که نمی‌توان «حق» و «وضعیت مطلوب» خود انسان را، صرفاً بر اساس «وضعیت دلخواه» سنجید. همه ما در زندگی خود مواردی را تجربه کرده‌ایم که از چیزی خوشمان می‌آمده و دنبالش رفته‌ایم و گاه بدان هم دست یافته‌ایم، اما بعداً فهمیده‌ایم برایمان بد بوده و یا بالعکس؛ غالباً بعد از پشیمانی‌ای که گریبانگیرمان شده، با خود گفته‌ایم: کاش کسی قبل از اقدام این عواقب را به ما گوشزد می‌کرد. اتفاقاً در بسیاری از موارد، کسی هم بوده که گوشزد کرده، اما آن موقع سخن وی را جدی نگرفته‌ایم؛ چون قبول نداشته‌ایم که او بهتر از ما می‌داند. اما انسان مؤمن می‌داند که خدایی هست که او حتماً از ما بهتر همه چیز را می‌داند؛ به همین جهت است که در ادامه این آیه بلافاصله فرمود: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» یعنی درست است که شما گاه از چیزی خوشتان می‌آید که به ضررتان است و بالعکس؛ اما نگران نباشید زیرا خداوند عالم و مهربانی هست که اگر شما نمی‌دانید، او همه چیز را می‌داند. پس به او اعتماد کنید. اگر او شما را از کاری که دلخواهتان است بازداشت، این سودش فقط و فقط به خود شما برمی‌گردد، نه به او که بی‌نیاز مطلق است.

۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر ابتدا با تفکیک رفتارهای جنسی از گرایش‌های هم‌جنس‌خواهانه و هویت هم‌جنس‌گرا، و با اشاره‌ای به تطوراتی که منجر به قانونی کردن ازدواج هم‌جنس‌گرایان در جوامع غربی شد، نشان دادیم مدافعان عادی‌سازی رفتارهای جنسی با هم‌جنس، نه تنها کوشش فراوان کردند که از وجود یک گرایش طبیعی و یا یک هویت مشترک دفاع کنند تا در کاربرد تعبیر «اقلیت» مجاز دانسته شوند، بلکه در یک رویکرد لیبرالیستی بنا را بر این گذاشتند که حتی اگر این رفتار به

لحاظ گرایش درونی هم قابل توجیه نباشد، افرادی که قصد انجام آن را دارند، مادام که مزاحمتی برای دیگران ایجاد نکرده‌اند حق دارند آزادانه بدان اقدام کنند و کسی حق ندارد مانع آزادی آنها شود. در حالی که دیدیم حقوق بشر تنها اگر به عنوان یک امر متعالی مطرح شود، ظرفیت این را دارد که رعایت آن را بر همگان الزام‌آور کرد؛ اما دیگر محملی برای دفاع از هم‌جنس‌گرایی باقی نمی‌گذارد و اگر هم در افق رعایت دلخواه‌های شخصی و پیروی از قراردادهای محض بشری مطرح گردد، ظرفیت هیچگونه الزام بر کسانی که با آن مخالفند ندارد و بر اساس چنین منطقی، نمی‌توان از ضرورت احترام به حقوق اقلیت‌ها سخن گفت. به تعبیر دیگر، احترام به حقوق اقلیت منطقی‌اً زمانی قابل دفاع است که برای انسان یک وجه متعالی به رسمیت شناخته شود؛ از این رو، آزادی‌ای که خلاف مسیر آن وجه متعالی انسان و رشد حقیقی وی باشد، توجیه‌کننده هیچ حقی برای انسان نیست.



منابع

قرآن کریم

۱. اریکسون، توماس هیلند، و نیکسون، فین سیورت (۱۳۸۷)، *تاریخ انسان‌شناسی* (از آغاز تا امروز)، ترجمه: علی بلوکباشی. تهران: نشر گل آذین.
۲. جبلی، سید جلیل (۱۳۹۷)، *شناسایی و تبیین ابعاد هویت در جوانان پسر با گرایش به هم جنس، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مشاوره خانواده، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران.*
۳. سوزنچی، حسین (۱۳۹۷ الف)، «تلاشی ناموفق در دفاع از پارادوکس حق ناحق بودن»، سایت حسین سوزنچی (souzanchi.ir) بازیابی شده در ۱۱ دی ۱۳۹۷.
۴. سوزنچی، حسین (۱۳۹۷ ب)، «اسلام، اخلاق، و هم‌جنس‌گرایی، نقدی بر آرش نراقی»، سایت حسین سوزنچی (souzanchi.ir) بازیابی شده در ۱۵ دی ۱۳۹۷.
۵. سوزنچی، حسین (۱۳۹۸ الف)، «شبهه کودک‌همسری و جواز تمتع از نوزاد در فقه»، سایت حسین سوزنچی (souzanchi.ir) بازیابی شده در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۸.
۶. سوزنچی، حسین (۱۳۹۸ ب)، *جنسیت و فطرت؛ گامی به سوی یک «نظریه جنسی» اسلامی* (در دست چاپ).
۷. سوزنچی، حسین (۱۳۹۸ ج)، *رابطه جنسی دو هم‌جنس؛ بیماری یا طبیعی* (در دست چاپ).
۸. سوزنچی، حسین (۱۳۹۸ د)، *فطرت به مثابه یک نظریه انسان‌شناختی رقیب برای علوم انسانی مدرن* (در دست چاپ).
۹. فکوهی، ناصر (۱۳۸۲)، *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران: نشر نی.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷.
۱۱. نراقی، آرش (۱۳۹۵)، «پارادوکس مدارا» بازیابی شده از سایت صدانت «3danet.ir»، ۲۵ مهر ۱۳۹۵.
۱۲. نراقی، آرش (۱۳۹۷)، «مسئله هم‌جنس‌گرایی در اندیشه شیعی ایران معاصر»، در *فصلنامه ایران‌نامگ*. سال ۳، ش ۱، بهار ۱۳۹۷، ص ۸۷-۱۱۹.
۱۳. نیکولوسی، جوزف؛ نیکولوسی، لیندا ایمز (۱۳۹۶)، *فهم هم‌جنس‌گرایی و راهنمایی والدین برای پیشگیری از آن*، ترجمه: محسن بدره. تهران: آرما.
14. Chalabi, Mona (2013), *Gay Britain: what do the statistics say?* The Guardian. Retrieved May 23, 2019.
15. Hickey, Phil (2013), *Homosexuality: The Mental Illness That Went Away*. Behav-

iorismandmentalhealth.com Retrieved January 2, 2019.

16. Jones, Jeffrey M. (2017), *In U.S., 10.2% of LGBT Adults Now Married to Same-Sex Spouse*. Gallup. Retrieved May 22, 2019.

17. Klarman, Michael J. (2013), "*How Same-Sex Marriage Came to Be*". Harvard Magazine. Retrieved May 10, 2019.

18. McCarthy, Justin. (2018), "*Two in Three Americans Support Same-Sex Marriage*". Gallup. Retrieved May 23, 2019.

19. Sprigg, Peter & Dailey, Timothy (ed.) (2004), *Getting it Straight: What the Research Shows about Homosexuality*. Family Research.

20. Sprigg, Peter (2011), *Debating Homosexuality: Understanding Two Views*. Family research council. Printed in the United States.

21. Sprigg, Peter. (2004), *Outrage: How Gay Activists and Liberal Judges are Trashing Democracy to Redefine Marriage*. Regnery Publishing.

22. Strayed, Cheryl; Almond, Steve (2018), "*My 15-Year-Old Daughter Told Me She's Pansexual and Dating a Transgender Boy. I'm Struggling*". New York Times. Retrieved Dec. 24, 2018.

23. Ward, Brian W. & et. (2014), *Sexual Orientation and Health Among U.S. Adults: National Health Interview Survey (2013)*, National Health Statistics Reports. No.77. July 2014.

24. Winerip, Michael (1996), "*Gay Support for Clinton Holds in Middle America*". New York Times. Retrieved November 26, 2012.